

غلامحسین ساعدی

عافیتگاه

فیلمنامه



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

۱: خارجی. کوچه‌های پشت اداره. روز

دکتر «جمشید تهرانی» که پنجاه ساله است اما می‌کوشد خود را جوان‌تر نشان دهد، در اتومبیل پیکان جوانان زرد رنگ نشسته است و در کوچه پسکوچه‌های شلوغ و نفس‌گیر پشت ساختمان عظیم اداره‌اش به دنبال پارکینگ می‌گردد. دکتر تهرانی ادا و اطوار یک خرده بورژوازی غرب‌زده تلویزیون زده را دارد و ترکیبی از اداها و تقلیدهای سطحی چنین آدمی است: بی‌شکل و پوک، بد لباس و کرشمه‌ای‌ست، به‌خصوص در راه رفتن‌ها و سخن‌پراکنی‌ها، کلامش از نظر محتوی یک کنجکاو و ذکاوت سطحی را می‌رساند و از نظر شکل، بیان زبان «دوبله» را دارد... تهرانی سراپا ادا و عاریتی است و دائماً نسبت به هر چیز نظر می‌دهد. ظاهراً کنجکاو است ولی در بطن کنجکاو او چیزی جز فضولی نیست. دائماً می‌پرسد: این چیست، آن چیست، و مقایسه می‌کند. با اجناس فرنگی. و قیمت‌ها را می‌داند و قیمت‌ها را مقایسه می‌کند.

می‌دود و خود را به داخل آسانسور که در شرف بالا رفتن است می‌اندازد. در آسانسور بسته می‌شود.

۴: داخلی. راهروی طبقه سوم. روز

در آسانسور باز می‌شود. تهرانی بیرون می‌آید. با عجله طول راهرو را می‌پیماید، به ساعتش نگاه می‌کند و جلوی در اتاقی می‌ایستد. کراواتش را محکم می‌کند. دستی به سر و موها می‌کشد و با اشتیاق و اضطراب در اتاق را باز می‌کند.

۵: داخلی. سالن کنفرانس. روز

برخلاف انتظار تهرانی، سالن بزرگ کنفرانس خالی است. جز یکی دو خدمتکار و یک گروه کوچک افراد فامیل تهرانی که جایی میان صندلی‌های خالی تنگ هم کپه شده‌اند: دو پیرزن، یک زن جوان‌تر (سیما)، دو پیرمرد و یک مرد جوان کسی دیگر دیده نمی‌شود. گروه با دیدن او به جنب و جوش می‌افتند. یکی دو تن از مردها دست بالا می‌گیرند و او را صدا می‌زنند. تهرانی هاج و واج ایستاده است و به سالن خالی نگاه می‌کند. از پیشخدمت که نزدیک می‌شود و سلام می‌کند می‌پرسد بقیه کجا هستند؟ و به ساعتش نگاه می‌کند. پیشخدمت شانه بالا می‌اندازد و می‌گوید نمی‌دانند... تهرانی مضطرب و پریشان به طرف افراد فامیل که با دست‌های گشاده منتظر او هستند می‌رود... سلام و ماچ و بوسه. یکی از بستگان می‌گوید آقا ما سر ساعت رسیدیم

و به میزان تورم مالی و آماری و وارداتی آگاه است. تیز، زرنگ، مردرند، چاخان، حراف و قاضی است. این خوبست آن بدست، این خوشگل است، آن زشت است... فوق‌العاده است، مزخرف است، ما فلانیم، آنها فلانند. شهری‌ها، کارمندان، کسبه، مدیران، تجار، رفتگران، دهاتی‌ها، کارگران، سوپورها، عطارها... فرانسوی‌ها، امریکایی‌ها، درباره همه نظر دارد و نظر می‌دهد... و ظاهراً بی‌اندازه خوش‌بین است و به به و چه‌چاهش، یا برعکس، آه آه تش دایماً به هوست... دکتر تهرانی، عاقبت پس از چند تلاش ناموفق و قدری سروکله زدن با یک راننده بی‌ادب دیگر و یک صاحب مغازه که وسط خیابان چند صندلی آهنی گذاشته است، تاکسی جلوی مغازه او پارک نکند، بالاخره پیش‌دستی کرده، زودتر از رقیب، اتومبیلش را در پارکینگی که شانسی به دست آورده پارک می‌کند. در اتومبیل را قفل می‌کند. یک بار دور آن طواف می‌کند تا مطمئن شود همه شیشه‌ها و قفل‌ها بسته‌اند و در حالی که عجله دارد و به ساعتش نگاه می‌کند، سریع به طرف ساختمان اداره می‌رود.

۲: خارجی. حیاط ساختمان عظیم. روز

تهرانی حیاط جلوی ساختمان را طی می‌کند. از پله‌ها با عجله بالا می‌رود و وارد ساختمان می‌شود.

۳: داخلی. راهروی ساختمان عظیم. روز

تهرانی تا وارد سالن می‌شود. بی‌درنگ طول سالن را با عجله